



دوم سپتمبر 2018

داکتر سید عبدالله کاظم

مجموعه ارشادات و بیانات شاه امان الله غازی

حین لویه جرگه 1303

به مناسبت نود و نهمین سالگرد استقلال کشور
(قسمت پانزدهم و اخیر)

آنچه تاحال تحت عنوان فوق به سلسله در چهارده قسمت به نشر رسید، همه از یک سند مهم تاریخی اقتباس گردیدند که 94 سال قبل بطور زنده از رویداد دومین لویه جرگه بزرگ عصر فرخنده امانی توسط یک گروپ کاتبان زیر نظر مولوی برهان الدین خان کشکی به قید قلم آورده شدند و متعاقباً تحت نام "رویداد لویه جرگه دارالسلطنه 1303" در 452 صفحه به تعداد یک هزار نسخه بتاریخ 11 دلو همان سال در مطبعه سنگی وزارت حربیه طبع گردید. این کتاب در نوع خود بینظیر است، زیر از آنوقت تا امروز که چندین لویه جرگه در کشور دائر شده اما جریان مباحثات آن بطور مکمل هیچگاه تهیه نشده و به چاپ نرسیده است.

از آنجائیکه سیر حوادث نه تنها این کتاب، بلکه آثار مهم دیگر آن عصر را از میان برداشت و بدست نابودی سپرد، اما نسخ معدودی که نزد مردم باقیمانده بود، در این سالها دست بدست شده و در دسترس بعضی از علاقمندان و محققان تاریخ کشور قرار گرفت. از بخت نیک یک کاپی کتاب رویداد های لویه جرگه مذکور چند سال قبل بدست من رسید و مصمم بودم در یک وقت مساعد این سند مهم تاریخی را باز نشر کنم. این مأمول سال گذشته به کمک دو دوست علاقمند برآورده شد، طوریکه از روی نسخه اصلی که با خط نستعلیق نوشته و چاپ شده بود، همه را تایپ نموده و به سلسله در پورتال وزین افغان جرمن آنلاين سر از تاریخ 10 اگست 2016 به نشر سپردم.

وقتی به محتوای بیانات شاه امان الله غازی در این کتاب دقت کردم، آنرا بدون مبالغه یک گنجینه ای از اخلاص، صداقت، خیراندیشی، حقگوئی و نهایت دلسوزانه برای ملت و مردم خود یافتم که آنوقت یعنی تقریباً 95 سال قبل کمتر زعمی در شرق و در ممالک همجوار مثل آن شاه غازی سراغ می شد که با چنان متانت، دانش و عمق نظر بطور فی البدیهه و بدون کاغذ و یکه و تنها در برابر بیش از 1100 وکیل ملت و بخصوص جمعی از آگاهان دینی سخن بگوید و از سیاست خارجی و امور داخلی که در نظامنامه ها (قوانین) انعکاس یافته بود، با شکیبائی و حوصله مندی فراوان و لطف و مرحمت زیاد دفاع کند و به شرح و بسط مسائل با نطق و بیان عالی بپردازد.

شاه امان الله غازی طی این لویه جرگه ثابت کرد که مثل یک عالم دینی از مسائل شرعی آگاهی دارد، مثل یک سیاستمدار برجسته میدانند چطور سخن گوید، طوریکه یک حرفش از عرصه بیرون نرود و موجب تخریش نگردد، و مثل یک سخنور و ادیب مجرب کلمات و جملات را با عبارات رسا و فهم قوی بیان نماید. همین دلایل موجب شد تا مجموع بیانات و ارشادات آن بزرگمرد تاریخ کشور را از ورای کتاب فوق الذکر بیرون و عیناً اقتباس کنم و در این رساله پیشکش حضور علاقمندان تاریخ و

د پانو شمیره: له 1 تر 10

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولۍ

سیاست کشور نمایم تا باشد برای محققان این عرصه مدرک و مأخذی مستند ارائه شود و نیز برای نسل های بعدی ملاکی برای قضاوت و وسیله ای برای آگاهی از گذشته های کشور و زمینه ای برای شناخت از بزرگمردان تاریخ معاصر وطن فراهم گردد.

در این میان نظرم بیک نوشته ای از محترم آقای عزیز آریانفر زیر نام "نیاز تاریخی به بازنگری پرادکس استقلال" افتاد که چند روز قبل در صفحه فیسبوک شان به نشر رسیده بود. من قبلاً با چند کتاب آقای آریانفر که از روسی به دری/فارسی ترجمه کرده بودند، آشنائی داشتم، ولی مطالعه مقاله اخیر شان مرا بسیار متعجب ساخت، زیرا با نکاتی بسیار سؤال برانگیز در آن برخوردیم که مرا داشت تا در بعضی موارد آن بطور مختصر تبصره نمایم. اگرچه تبادل نظر ما در فیسبوک روی یکی از موضوعات مندرج مقاله مذکور بسیار بطول انجامید که رویکرد آن ایجاب نوشتن یک مقاله جداگانه را میکند، ولی خواستم در اینجا مقاله ایشان را (برگرفته از صفحه فیسبوک) عیناً درج قسمت اخیر این سلسله سازم و در خلال آن تبصره های خود را با عبارات کوتاه و مختصر و بعضاً با گذاشتن علامه های سوالیه در داخل براکت [...] به مقصد جلب توجه خوانندگان عزیز علاوه کنم، از اینقرار:

آقای آریانفر می نویسد: «یکی از ترفند های کارساز ابرقدرت ها برای دور نگه داشتن کشورهای برجامانده جهان سوم از کاروان پیشرفت، این است که آن ها را همواره به مسایل فرعی و جانبی سرگرم و درگیر می سازند و غرق افسانه ها و کارروایی های شگفتی برانگیز و اغراق آمیز شماری از رجال سیاسی که با چاشنی ستایش های دروغین به همراه است و دریای افتخارات کاذب می گردانند. یکی از این ابزارها هم بزرگنمایی ها و قهرمان تراشی ها و فریه ساختن کیش شخصیت شماری از رهبران سیاسی در سیمای پیشوا و رهبر و قاعد و نمی دانم بابا و پدر ملت و ... است که اتفاقاً همه علامه دهر و نابغه عصر اند. این بت پرستی را پایانی هم نیست.»

او در این ارتباط می افزاید: «یکی از بت هایی که برای ما در چنین سیما تراش شده است، امان الله خان است. برخلاف تبلیغاتی که در باره او از سوی دستگاه های اطلاعاتی شوروی پیشین و برخی کشورهای دیگر و نیز برخی از نیروهای داخل به منظور بهره برداری های سیاسی [؟؟] رنگارنگ شده است، اگر کارنامه او را به دقت و موشگافانه بررسی و ارزیابی نماییم، سراسر آکنده از لغزش های بسیار خطرناک می یابیم که برای کشور سخت زیانبار بوده و تا کنون در آتش آن می سوزد.»

[آتشی که امروز وطن را می سوزاند، دلایل خود را دارد و برنمیگردد به انگیزه های یک قرن قبل. هرگاه رویداد ها را با چنین تسلسل پشت هم قرار دهیم، کار بجایی می کشد که باید تمام پدیده های منفی بشر را به سلسله به گردن حضرت آدم (ع) و بی بی حوا اندازیم - کاظم]

آقای آریانفر در ادامه می افزاید: «کشمکش خانگی میان طرزی و نادر خان در فردای کشته شدن حبیب الله خان موجب گردید که نادر خان (نماینده لژ ماسونی لندن) پشت سردار نصرالله برادر امیر حبیب الله (ولیعهد [؟؟]) و طرزی (نماینده لژ ماسونی پاریس) پشت داماد خود امان الله بیستند.» او علاوه میکند که: «هر چه بود، رقابت لژهای فراماسونری لندن و پاریس از یک سو و رقابت های جیوپولیتیک لندن و سانکت پتربورگ از سوی دیگر در بعد خارجی و رقابت های درونی دودمان بارکزیایی (بازماندگان برادران قندهاری- محمود طرزی، بازماندگان برادران پیشاوری- نادر خان و برادرانش و برادران کابلی یعنی نوادگان امیر دوست محمد خان - حبیب الله خان و سردار نصرالله خان) در بعد داخلی؛ منجر به کودتای طرزی (نماینده لژ ماسونی پاریس) و نادر خان (نماینده لژ

ماسونی لندن) در برابر حبیب الله خان (نماینده دیگر لژ لندن که دیگر ادامه کار او به سود انگلیس نبود) و کشته شدن حبیب الله خان به یاری سازمان اطلاعات انگلیس گردید.»

[در اینجا آقای آریانفر به حقیقت موضوع اشاره میکند که امیر به یاری سازمان اطلاعات انگلیس کشته شد، و اما در جای دیگر برعکس ادعا میکند که قتل امیر به تحریک طرزی بوسیله امان الله خان صورت گرفته است. این تناقض صریح طی چند سطر معدود یک خلای مهم در تحلیل نویسنده مقاله محسوب میشود - کاظم]

نکته قابل بحث باز هم در مورد "ولیعهد" بودن سردار نصر الله خان است که آقای آریانفر می نویسد: «در این گیر و دار، طرزی که در کابل بود، شانس بیشتری داشت و توانست داماد خود را به پادشاهی برساند. این در حالی بود که پس از امیر حبیب الله پادشاهی حق ولیعهد سردار نصر الله خان بود و هیچ دلیل شرعی [؟؟]، قانونی و حقوقی [؟؟] برای پادشاهی امان الله وجود نداشت. امان الله حتا فرزند اول پدر نبود و برادر بزرگش سردار عنایت الله خان پسر ارشد بود. یعنی پادشاهی امان الله اساساً فاقد مشروعیت بود. چون سردار نصر الله ولیعهد رسمی بود.»

[در اینجا باید تصریح کرد که: سردار نصر الله خان ولیعهد نبود، بلکه نائب السلطنه بود یعنی در غیاب امیر از او در بعضی امور نیابت میکرد. نیابت با ولیعهدی بسیار از هم فرق دارد: نیابت یک حالت خاص است که صلاحیت اجرای امور بیک شخص مورد اعتماد پادشاه از طرف خود پادشاه طبق فرمان رسماً سپرده میشود که استفاده از آن صلاحیت ها بطور مؤقت و یا دوامدار بوده میتواند، اما ولیعهدی موضوعیست که امیر یا شاه جانشین خود را در زمان حیات خود رسماً تعیین و اعلام میدارد و به حیث جانشین پادشاه یا امیر رسمیت پیدا میکند و از همان وقت به بعد به حیث "ولیعهد" یا Crown Prince شناخته میشود. باید خاطر نشان کرد که در این موضوع بین اینجانب و آقای آریانفر طی دو هفته گذشته در فیسبوک تبادل نظرهای طولانی صورت گرفت. ایشان با مراجعه به بعضی مآخذ روسی و یک کتاب داکتر عبدالغنی کشمیری استناد میکردند و اما من از ایشان خواستم تا برای ثبوت ادعای خود یک سند رسمی از قبیل یک فرمان یا یک تذکر در نشرات آنوقت افغانستان ارائه دارند که مؤید ثبوت "ولیعهدی" سردار نصر الله خان نائب السلطنه بوده باشد که چنین سندی تاحال در دست نیست. این ادعا که شهزاده امان الله خان پسر سوم امیر بود و استحقاق سلطنت به سردار عنایت الله خان معین السلطنه پسر ارشد امیر برطبق تعامل آنوقت میرسید، درست است، اما عنایت الله خان دوبار از این حق خود منصرف شد: بار اول به نفع عم خود سردار نصر الله خان در جلال آباد و بار دوم به نفع برادر خود امان الله خان؛ همچنان پسر دوم امیر سردار حیات الله خان نیز به امان الله خان بیعت نمود. (بیانیه و متن رسمی بیعت نامه سردار عنایت الله خان و حیات الله خان دیده شود در: جلد چهارم - بخش سوم "سراج التواریخ"، صفحه 634 و 635 و نیز صفحات 710 و 711)

آقای آریانفر می نویسد: «طرزی برای مشروعیت بخشیدن به سلطنت غصبی و غیرقانونی دامادش، دست به یک شگرد زد و آن اعلام ناگهانی و بدون مقدمه [؟؟] و غیرقانونی [کدام قانون؟؟] و خودسرانه [؟؟] استقلال کشور بود.»

[از آنجائیکه اعلام جهاد در برابر دشمن یکی از حقوق عنعنوی و تعاملی پادشاه کشور محسوب می شد، لذا موضوع اعلام جهاد برای استرداد استقلال کشور حق شخص شاه امان الله و در حدود صلاحیت او بود. شاه امان الله حتی قبل از رسیدن به سلطنت با یک گروه از "مشروطه خواهان" این آرزو مندی را بارها بیان کرده بود و پدرش نیز در این راه تلاش کرد که به نتیجه نرسید. شاه امان الله

تصمیم خود را نخست با هیئت شورای دولت و امنای کشور در میان گذاشت و به تأسی از آن، نامه به وایسرای هند برتانوی نوشت و چون جواب لازم دریافت نکرد، تصمیم به اقدام نظامی گرفت. در آنوقت قانونی در زمینه موجود نبود که او با این اقدام ملی آن قانون را نقض کرده باشد و گذشته از آن در آنوقت پادشاه صلاحیت این اقدام را داشت و همینکه ملت او را همراهی کرد و پس از اعلام جهاد هزار ها افغان آماده اشتراک در این داعیه ملی شدند، خود نشانه ای واضح از حمایت صریح ملت از داعیه استقلال کشور شمرده میشود. - کاظم]

آقای آریانفر علاوه میکند: «روشن است در آن هنگام شرایط عینی و ذهنی برای استقلال عملی کشور فراهم نبود. کشور سخت عقب مانده و ناتوان بود و نمی توانست بار حتا یک ماه هزینه های دولت مستقل را بپردازد. از دید اقتصادی سخت وابسته به هند بریتانیایی بود و بسته شدن یک ماهه راه های هند می توانست کمر آن را بشکند.»

[وقتی هند برتانوی کمک مستمری خود را در زمان شاه امان الله قطع کرد، افغانستان توانست بدون کمک انگلیس از نظر اقتصادی به پا ایستد و حتی بیشتر از پیش در راه انکشاف قدم بگذارد که البته در این موضوع مثالهای زیاد وجود دارد. ناگفته نماند که بعد از سالهای سال این اولین بار بود که افغانستان از نظر مالی متکی به عواید داخلی گردید و از کمک مستمری انگلیس بی نیاز شد. شاه امان الله توانست با تنظیم امور مالیاتی و در بعضی موارد با افزایش مالیات به نحوی معقول و بر طبق فیصله های لویه جرگه که در آنوقت حیثیت "قوه مقننه" را داشت، برای توازن بودجه دولت از طریق عواید داخلی به یکنوع استقلال اقتصادی نیز دست یابد که تفصیل آن در اینجا نمی گنجد. - کاظم]

نکته بحث برانگیز دیگر آقای آریانفر اینست که ایشان می فرمایند: «دریک سخن، آزادی و استقلال افغانستان در اوضاعی که هند استقلال نداشت، فاقد معنا بود. [؟؟؟]»

[بسیاری صاحب نظران واقعین قیام های آزادیخواهی هند را نتیجه استقلال افغانستان از زیر سلطه و قیمومیت انگلیس میدانند و این یک حقیقت غیرقابل انکار است، نه تنها در هند، بلکه بعداً برای سرزمین های دیگر شرق اعلام استقلال افغانستان مشوق قوی در این راه گردید. - کاظم]

به نظر آقای آریانفر: «در این اوضاع و احوال دو راه در پیش رو بود: یکی این که بر کرسی انتظار نشست و منتظر ماند تا در فردای جنگ جهانی دوم هند و نیمی دیگر از کشورهای جهان آزاد شوند. آن گاه افغانستان به گونه طبیعی، اتوماتیک و خود به خود [؟؟] به استقلال و آزادی دست می یافت یا این که تلاش گردد تا با روش "سزارین" نوزاد شش ماهه را از روی شکم مادرش بیرون کشید و موجود ناقص الخلقه بی را به دنیا آورد.»

[آقای آریانفر فراموش کرده اند که: آزادی گرفته میشود، داده نمیشود. آزادی خیرات نیست که یک ملت سالها با سر خمیده به انتظار آن بنشیند تا صاحب قدرت از روی ترحم به او حق آزادی دهد. مثال "سزارین" یعنی برداشتن طفل از روی شکم - عجب یک مثال بی ربط به موضوع است! به این اساس باید همه مبارزان جهان و ملت هاییکه در راه استقلال خود سالها جنگیده اند، از مبارزه و آزادیخواهی دست می کشیدند و در چهار راه حوادث به انتظار یک روز نامعلوم می نشستند تا آزادی را روزگار برای شان هدیه دهد. این استدلال در حقیقت تحقیر همه مبارزات آزادیخواهی و آزادیخواهان است. - کاظم]

جناب آریانفر در ادامه می نویسد: «هر چه بود، مردم در این کار اصلاً نه تنها مشارکت نداشتند، بل که اکثریت مطلق بویی هم نمی بردند که استقلال چیست. اعلام استقلال در برابر لندن، جدا از این که مشروعیت نداشت [؟؟]، اعلام جنگ کاردر برابر انگلیس بود. روشن است افغانستان تاب و توان یک ماه جنگ را هم نداشت. تجربه هم ثابت کرد که با درگرفتن جنگ، به محض این که انگلیسی ها چند بمب در نزدیکی ارگ ریختند، امان الله خان بی درنگ خواستار متارکه شد.»

[با تأسف که آقای آریانفر یا از تاریخ بی اطلاع است که گمان نکنم چنین باشد، و یا اینکه می خواهد عمداً موضوع را به بیراهه بکشاند. مردم از داعیه استقلال با جان و مال حمایت کردند و هزار ها نفر حاضر به اشتراک در آن شدند. در مورد متارکه باید گفت که: امان الله خان به انگلیس پیشنهاد متارکه را نکرد، بلکه این پیشنهاد انگلیس ها بود و شاه امان الله این پیشنهاد را قبول نمود، بشرطیکه موضوع استقلال کشور از طرف انگلیس ها برسمیت شناخته شود و آنها از طریق مذاکرات بین دو جانب. شاه امان الله با استفاده از این فرصت وفدی را بریاست محمد ولی خان دروازی به کشور های اروپائی رقیب انگلیس فرستاد و آنها افغانستان را به حیث یک کشور مستقل شناختند که شوروی اولین آنها بود. با آنکه انگلیس ها بسیار سعی کردند تا در برابر هیئت افغانی و تماس آنها با کشورهای دیگر مانع ایجاد کنند، ولی اینکار نتیجه نداد و سرعت کشورهای آلمان، بلژیک، فرانسه، ترکیه، ایتالیا، ایران و جاپان استقلال افغانستان را برسمیت شناختند و انگلیس ناچار گردید در سال 1921 زیر نام "معاهده تجارتي" به استقلال کشور اعتراف نماید. - کاظم]

آقای آریانفر اذعان میدارد که: «بی تردید در دوره امان الله خان یک رشته اصلاحات مهم در کشور رو نما گردید. اما اگر از دید تاریخی با نگاه کارشناسانه و ژرف به این اصلاحات بنگریم، بیشتر ردپای طرزی را می بینیم تا امان الله را. یعنی برخلاف تبلیغات بانی بخش بیشتر اصلاحات طرزی کهنه کار و جهان دیده بود نه امان الله خان بیست و هفت ساله. این در حالی است که بسیاری از این اصلاحات شتابزده، پیش از وقت، کاسمیتیک، بدون سنجش شرایط عینی و ذهنی جامعه و احساسی و با تقلید و الگوبرداری کورکورانه از ترکیه عثمانی انجام شده بود و به جای سود زیان سهمگینی را بر پیکر کشور وارد آورد.»

[اصلاحات دوره امانی را نباید به چند تحول انگشت شمار بعد از مراجعت از سفر اروپا خلاصه ساخت، بلکه این اصلاحات از آغاز سلطنت او آنقدر عمیق و پراهمیت بود که حتی به گفته بعضی ها در طول بیش از 9 دهه حکومت های بعدی هنوز هم نتوانستند به تطبیق کامل آن بپردازند. انقلاب قانون گذاری، ایجاد پایه های نظام مدرن "ملت - دولت" که تا آنوقت حتی در کشورهای پیشرفته با مشکلات مواجه بود یعنی حصول نظر ملت درباره اجراءات دولت و عنصر مشوره با مردم و تدویر لویه جرگه بطور متناوب، اصلاحات اداری، آوردن بسا پروژه های عام المنفعه، نهضت زنان بخصوص تعلیم دختران، اعزام شاگردان به خارج جهت تحصیل (که شرح مزید این اصلاحات در اینجا نمی گنجد)، همه از دست آورد ها و کارنامه های جاودان آن عصر طلائی محسوب میشوند. ناگفته نباید گذاشت که: اصلاحات دلیل سقوط سلطنت نبود، بلکه بهانه و تزییری بود که انگلیس ها برای جبران شکست مفتضح خود از همان اول عزم داشتند تا سلطنت شاه امان الله را به هر وسیله ممکن سرنگون سازند. - کاظم]

آقای آریانفر استقلال کشور را مضحکه می نامد و می نویسد: «طرفه اینکه ما مضحکه "استقلال" را همه ساله در حالی جشن می گیریم که کشور در اشغال انگلیسی ها و امریکایی ها قرار دارد.»

د پاپو شمیره: له 5 تر 10

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

[جای شک نیست که بعد از کودتای منحوس ثور و سرازیر شدن قوای سرخ، افغانستان استقلال خود را از دست داد و در زمان رژیم های تنظیمی و طالبی دست دراز دو همسایه در حلقوم ملت پیچید و بعد از 2001 چهل کشور دنیا در افغانستان آمدند و بجای آنکه کشور را آزاد سازند، برعکس وضع روبه بدتر شدن گذاشت. اما اوضاع جاری که موجب شرمساری ما افغانها است، نباید ما را از تجلیل یکی از افتخارات تاریخی ما که منجر به استرداد استقلال ما از سلطه انگلیس گردید، باز دارد و خدمات کسانیرا فراموش کنیم که با صدها مشکل در عالم بیوسيله گی توانستند وطن را از شر اسارت انگلیس نجات دهند. افتخار آنها یک افتخار تاریخی است و اینکه ما نتوانستیم میراث با ارزش آنها را طور لازم نگهداری کنیم و آنرا دستخوش حوادث ساختم، نباید از افتخار امروز چشم بپوشیم. ما باید به نام آنها افتخار کنیم و به مقام و منزلت آن مبارزان ارج بگذاریم، نه آنکه در هجو آنها زبان به سخن باز نمائیم. - کاظم]

آقای آریانفر می نویسد: «داماد در آن هنگام 27 ساله طرزی (امان الله خان) را که به تحریک او [محمود طرزی] پدر و عموی خود را کشت و تخت پادشاهی را در اثر کودتای خانگی غیرقانونی [؟؟] غصب کرد و به دستور خسر خود بدون مشوره با مردم [؟؟] و خودسرانه بدون در نظر داشت شرایط ملی و بین المللی [؟؟] و بدون این که کشور شرایط تبارز در سیمای یک دولت مستقل را داشته باشد [؟؟]، مستقل اعلام کرد و در نتیجه برای کشور فاجعه آفرید، همچون قهرمان ملی؟! بزرگ می سازیم و تا مرز پرستش ستایش می کنیم.»

[نویسنده مقاله در چند سطر بالا ادعا کرد که: امیر به یاری سازمان اطلاعات انگلیس کشته شد، و اما در اینجا ادعا میکند که قتل امیر به تحریک طرزی بوسیله امان الله خان صورت گرفته است. این تناقض نشانه ای واضح از عدم دقت لازم نویسنده مقاله محسوب میشود. اگر یک خدمتگار صدیق وطن و از کسیکه خدماتش اظهر من الشمس است، قدردانی و ستایش بعمل آید، چه عیبی دارد و چرا خدمات او با این همه بدینی بدرقه شود؟ آیا در پس این نفیہ گرائی غیر از ذهنیت سازی منفی چیزی دیگر وجود خواهد داشت و یا آنرا همنوا شدن با دشمنان افغانستان که میکوشند هویت ملی و افتخارات تاریخی افغانستان را به نفع خود مورد تاخت و تاز فرهنگی قرار دهند، چیزی دیگری میتوان تعبیر کرد؟ - کاظم]

آقای آریانفر در ادامه مقاله خود سخن را به جانب دیگر موضوع بر میگردداند و می نویسد: «با پژوهش ژرف در تاریخ دوره امانی در می یابیم که رژیم او بی چون و چرا محکوم به نابودی بود. زیرا از یک سو، کودتای طرزی و نادرخان در برابر امیر حبیب الله که از سوی سازمان اطلاعات انگلیس سازماندهی شده بود، تنها یک هدف را دنبال می کرد: کنار زدن حبیب الله خان که حریف سرختی برای انگلیس بود و نشان دادن نادرخان به جای او. انگلیسی ها نیک می دانستند که پس از حبیب الله خان، پادشاهی برای مدت کوتاهی به امان الله خان خودخواه، جاه طلب، بلند پرواز [؟؟] و به قول نویسندگان روزنامه های وقت لندن کودک سیاسی [؟؟] و طرزی دایم الخمر [؟؟] می افتد و گرفتن تاج و تخت از آن ها کار دشواری نخواهد بود و خواهند توانست به آسانی نادر خان را روی کار بیاورند. که چنین هم شد. هر چند کمک های سرشار شوروی [؟؟] به امان الله خان توانستند برای چندی عمر پادشاهی او را دراز تر سازند. اما در فرجام انگلیس توانست به آسانی شاهد مقصود را به بر کشد.»

«در هر کار نتیجه نهایی آن مهم است: در پایان کار امان الله، برنده راستین و واقعی انگلیسی ها و بازنده مردم بینوای کشور بودند که همه چیز خود را از دست دادند و بهای سنگینی برای لغزش های

نابخشودنی امان الله خان پرداختند [؟؟]. کشور به خاک و خون کشیده شد، شیرازه آن از هم درید، خانه های مردم تاراج شد، پایمال سم ستوران بیگانگان گردید، آزادی و استقلال نیمبند [اعتراف به آزادی و استقلال] آن سلب شد، نمایندگان انگلیس بر سر کار آمدند، آبروی و حیثیت صدها هزار انسان بر باد رفت، آشوب و جنگ و برادرکشی همه جاگیر شد و..... فشرده داستان این که امان الله خان ناآگاهانه به تحریک طرزی در برابر پدر و عموی خود کودتا کرد و عملاً زمینه را برای پیاده شدن پلان انگلیس دال بر روی کار آوردن نادر خان فراهم نمود [؟؟]. در ازای این کار هشت سال بر اریکه پادشاهی نشست. اما در فرجام در اثر لغزش های پی در پی، در عرصه سیاست خارجی و داخلی میدان را باخت و کشور را تباه و بر باد کرد. اما این پایان کار نبود. در دوره امان الله خان، جامعه عملاً چند پاره شد: گروه امانیه، گروه نادریه، گروه سقویه، گروه مجددیه و گروه ملای لنگ.»

آقای آریانفر علاوه میکنند که: «در آینده شوروی ها کوشیدند از امانیه و بخشی از سقویه در برابر نادریه که به کمک انگلیس پیروز میدان برآمده بود، سرباز گیری کنند و با تشکیل احزاب چپی، در برابر نمایندگان نادریه (ظاهر خان و داوودخان) کودتا نمایند و به جای آنان نمایندگان غلزایی (تره کی و امین و نجیب) را روی کار بیاورند و این گونه فصل خونین دیگری را بگشایند. انگلیس و امریکا هم توانستند از بقایای ملای لنگ و بخشی از سقویه و مجددیه گروه های اخوانی را به میدان بیاورند که طلایه آتش افروزی تازه بی بود. این فاجعه تا به امروز پایانی ندارد و با آن که خورشید استقلال کماکان در سپهر سیاسی کشور خدا داد افغانستان طلوع نمی کند، ما همه ساله با پایکوبی و دست افشانی و قهرمان تراشی و ستایشگری از کسانی که هستی کشور را بر باد دادند، استقلال دروغین را جشن می گیریم. [یا للعجب با این شرح و بسط! - کاظم]»

او در ادامه می نویسد: «از شگردهای امان الله خان این که پس از سرکوب شورش جنوبی به وسیله سپاهبانی که بیشتر از شمال بودند، یک هزار زن اسیر را سوار بر خر و قاطر و اسب و اشتر در کابل شهرگشت کرد تا هیچگاهی دیگر دست به شورش نزنند و برای شان زهر چشم باشد. نتیجه این شد که مردم جنوبی و پکتیا از پایتخت و کابل و کابلی نفرت تاریخی پیدا کنند و دشمنی و استخوانشکنی نهادینه شد. در آینده جنوبیان قصد و انتقام خود را از کابل و شمالی گرفتند و هنگام اشغال کابل به همراهی نادر خان صدها زن و دختر را از کابل و شمالی با خود بردند. نتیجه این شد که میان شمالیان و جنوبیان دشمنی تاریخی آشتی ناپذیری به میان آید که به امروز ادامه دارد.»

[در رابطه با ادعای فوق باید گفت که: این تبلیغ دشمنان شاه امان الله، از جمله انگلیسها و هواداران ملا عبدالله مشهور به ملای لنگ و ملا عبدالرشید بود که حقیقت ندارد. شاه امان الله که در حق زنان کشور دلسوزترین پادشاه کشور بود، هیچگاه به چنین عمل دست نزده است. قید عدد مشخص "هزار زن اسیر" خود بیانگر این افتراء و دروغ میباشد. همچنان این سؤال مطرح میشود که: آیا در آنوقت تنها عساکری از مردم شمالی کابل در فرو نشانند غائله جنوبی و سرکوبی آنها اشتراک کرده بودند که مردم جنوبی برای انتقام هنگام سلطنت نادرخان دوبار به شمالی حمله نمایند؟ نه خیر! حقیقت آنست که قوای قومی جنوبی بر علیه نظام سقوی و برای اعاده مجدد سلطنت به شاه امان الله غازی با محمد نادر شاه همکار شدند، نه برای انتقام از سرکوب کردن قیام ملای لنگ! طوریکه ملاحظه میشود، آقای آریانفر در این مورد بیشتر به مآخذ روسی اتکاء میدارند که اکثر آن روی منافع سیاسی آن کشور نوشته شده اند، مثل کتاب هایی که بعضی از انگلیس ها نوشته اند. اما مراجعه به مآخذ دیگر بیانگر آنست که دلیل همراهی اکثر قوای قومی از جمله وزیر و میسود (مسعود) با سپهسالارمحمد نادر خان

بیشتر مبتنی بر اعاده مجدد سلطنت به امان الله خان بود که حتی پس از اعلام سلطنت محمد نادرشاه این کار به حیث وعده خلافی با آن اقوام تلقی گردید و موجب نارضایتی آنها از محمدنادرشاه شد. (برای شرح مزید این موضوع مراجعه شود به کتاب خاطرات جرنیل یارمحمد خان وزیر تحت عنوان "د افغانستان در خپلواکی او نجات تاریخ"، چاپ لاهور، سال 1379، بخصوص صفحات 229 تا 243))

آقای آریانفر خاطر نشان می سازد که: «بر پایه اسناد سری شوروی پیشین، امان الله خان در هنگام بود و باش در ایتالیا به شوروی پیشنهاد کرده بود که اگر او را دوباره روی کار بیاورند و به او در گرفتن سرزمین های پشتون نشین هند کمک نمایند، حاضر است شمال هندوکش را به شوروی واگذار شود. هنگامی که انگلیسی ها از این موضوع آگاهی یافتند، در صدد ترور امان الله خان برآمدند و می خواستند هنگام سفر حج در دوره هاشم خان او را ترور کنند. اما ک گ ب توطیه را برهم زد و او را نجات داد.» [؟؟؟]

[برای یک محقق صاحب تراجم فراوان لازم است برای ثبوت این چنین ادعای مهم از چند مأخذ نقل قول نماید و ثابت کند که چه وقت و بروی کدام سند امان الله خان از ایتالیا چنین وعده را با شوروی کرده بود. آیا واقعاً در آنوقت شاه مقیم در هجرت توانائی برگشت به سلطنت را داشت و روسها به کدام وسیله میتوانستند او را دوباره به سلطنت ابقاء کنند؟ در حالیکه در زمان سقو که فرصت مساعد برای اینکار بود و وعده همکاری را برای چرخ و شهزاده امین جان داده بودند و قوای شان تا مزارشریف به نحوی داخل کشور شده بود، اما به وعده وفا نکردند و قوا و وسایل خود را دوباره به خاک خود رجعت دادند. وقتی شوروی در آنوقت مساعد به چنین کار اقدام نکرد، بعد ها که سلطنت نادری استحکام نسبی یافته بود، چنین اقدام چه سودی داشت که امان الله خان در پاداش آن وعده تسلیمی صفحات شمال کشور را به روسها دهد. شاه امان الله اگر چنین وطن فروش می بود، میتوانست با انگلیس کنار آید و بدانوسیله ادامه سلطنت خود و حتی اولاد خود را تضمین کند. همچو خصلت وطنفروشانه در شأن او نبود و این ادعا یک افتراء و یک تبلیغ منفی و بی اساس شمرده میشود - کاظم]

آقای آریانفر در پایان مقاله خود می نگارد: «دردمندانه در کشور ما رسم بر این است که همیشه بدون مطالعه و تحقیق در هر زمینه یی درفشانی می شود؛ در پیوند با سالگرد استقلال هم از هر آدرسی گروهی در ستایش و گروهی در نکوهش امان الله خان یا امیر حبیب الله خان کلکانی یا نادر خان قلم فرسایی می کنند. این کمترین [آقای آریانفر] که تز دکتری دوم خود را در این باره نوشته بودم، بیش از سه دهه است که در زمینه تحقیق می کنم. اما هنوز هم موفق نشده ام کتابم را در زمینه آماده چاپ گردانم.»

این بود محتوای مقاله محترم آقای عزیز آریانفر که در بین ناخنک «...» گنجانیده شده و تبصره های کوتاه از اینجانب که در بین براکت [...] در ارتباط به موضوعات مندرج مقاله ابراز گردیده است. اینکه محترم آقای آریانفر چاپ کتاب خود را به تعویق انداخته اند، به نظر کار نیک کرده اند، زیرا به اصطلاح عوام "دیر آید، درست آید!".

برای حسن ختام این سلسله در اینجا به نشر یک سند تاریخی می پردازم که نشانه ای از وطندوستی و از خودگذری شاه امان الله غازی است. این سند را محترم آقای نادر نادری که یکی از جوانان با احساس و صادق وطن میباشد و فعلاً به حیث رئیس اداره امور ریاست جمهوری کشور ایفای وظیفه مینماید، از بین اوراق گذشته پیدا کرده و آنرا با تصویر اعلیحضرت قاب نموده و در دیوار دفتر خود

در ارگ ریاست جمهوری آویخته است. من هم میخوام آنرا در پایان این سلسله درج کنم تا بیشتر به عمق احساس نیک آن بزرگمرد تاریخ کشور پی برد. متن این فرمان قرار ذیل است:

فرمان پادشاهی

نمبر وارده ۷۸۸

نمبر ۱۰۷

بوکلای ملت عزیزم و مجلس عالی شورای دولت!

عریضه تصویبه شما راجع به تعیین مصارف شخصیه و فامیل شاهی که ناشی از احساسات نظیف قدرشناسی و عقیدت مذهبی بر مفکوره صداقت و ارادت بود، بملاحظه پیوست و من این خلوص حرارتناک ملت عزیز خود را که شما زبان عالی ایشانید، با یکجهان تقدیر مقابله میکنم و از خدای متعال رجاء میکنم که مرا به آرزوی های بی سرحد قلبی من که نسبت به ترقی و تعالی و تربیه ملت محبوب خود دارم، کامیاب گرداند.

این اولین بار نیست که شما وکلای ملت عزیزم با ابراز حسارت صادقانه مبادرت میورزید، بلکه قبلاً هم بارها به پیشنهادات صادقانه خود اقدام نموده اید. ولی از انجائیکه من خود را وقف خدمت وطن و مردم عزیزم نموده ام و همه گونه آسایش شخصی خود را فدای رفاه و اعتلای ملت محبوبم ساخته ام، دروهله اول پیشنهاد این تصمیم قلبی داشتم که پول مصارف شخصیه خود را که ازطرف شما تصویب شده بود، به تربیه و تعلیم ملت عزیز برسانم. این است که مبلغ معینه هفت سال مصارف خود را اعانه بوزارت معارف دانسته مخصوص تربیه فرزندان نجیب خود میدانم و هیچ آرزو ندارم که آنرا دوباره بستانم.

درباب مبلغ سالهای مستقبل نظر به اصرار و التجای شما و مجلس عالی وزراء آنرا بطرزی قبول میفرمایم که درهر سال برای امداد هرکدام از دوایر ممکنت خود که لزوم دانستم، اعانه میدهم اینست که مبلغ سال حاضر را برای تکمیل لوایح وزارت جلیله حربیه عطا نمودم.

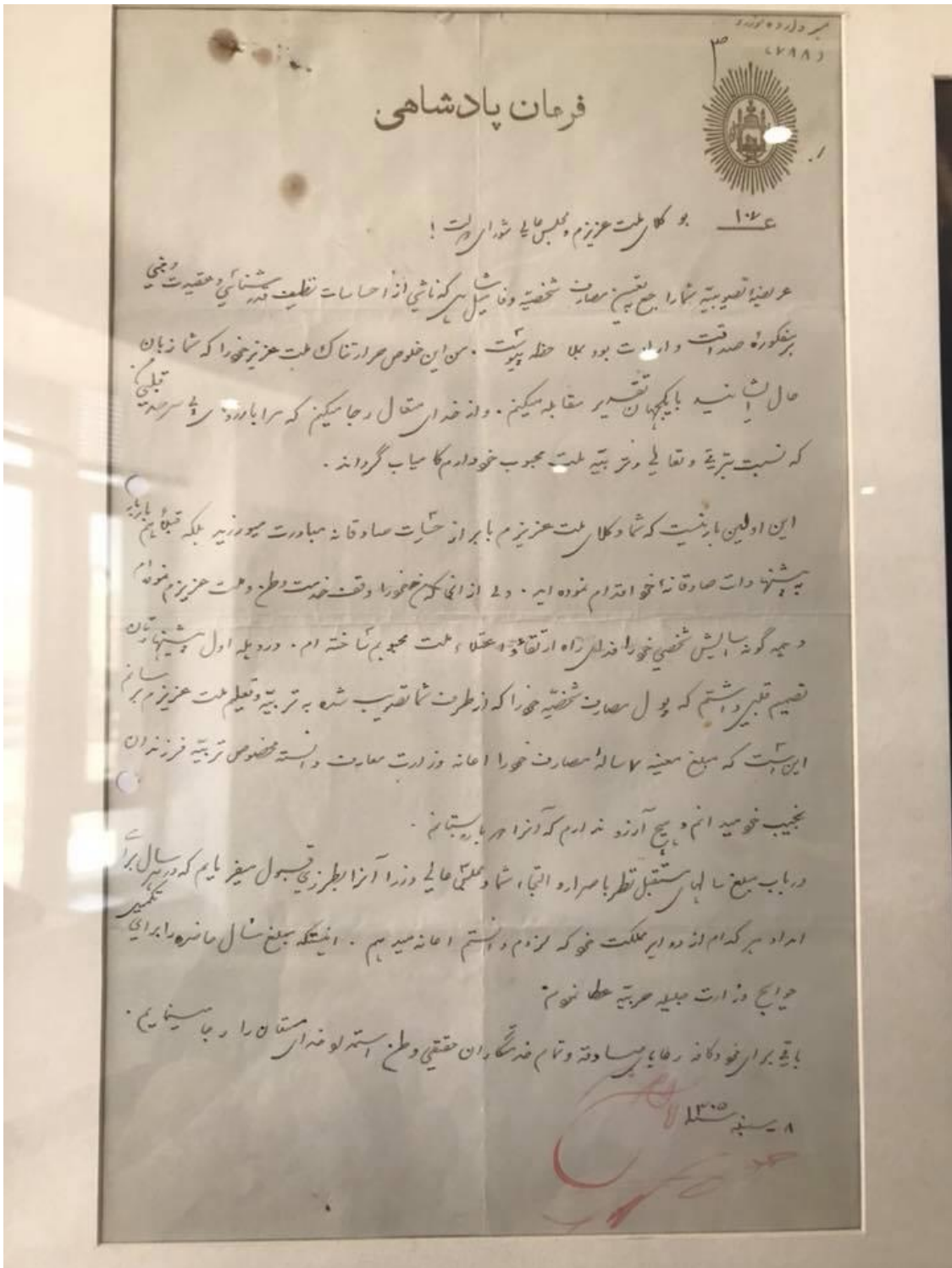
باقی برای خود و کافه رعایای صادق و تمام خدمتگاران حقیقی وطن استمداد خدای مستعان را رجاء مینمایم. ۸ سنبله سنه ۱۳۰۵ ش (امضاء : امیر امان الله)



د پانوی شمیره: له 9 تر 10

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولئ



پایان

د پانو شمیره: له 10 تر 10

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ